

## آخرین محرم این فرمانده تهرانی چگونه گذشت؟

یکی از رزمندگان تخریب‌چی لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در دوران دفاع مقدس در خاطره‌ای پیرامون آخرین ماه محرم سردار شهید حاج کاظم رستگار روایت کرد: حاج کاظم بعد از عملیات خیبر و شهادت هم‌زمانش خیلی دلشکسته شده بود و دنبال بهانه‌ای می‌گشت که جایی خلوت کند و زانو بغل بگیرد و در فراغشان اشک بریزد.

حاجی فرمانده تیپ قدرتمند سیدالشهدا(ع) بود و پیکر مطهر صدها تن از عزیزترین عزیزانش در جزیره مجنون جامانده بود و خودش می‌گفت: «مادرها و فرزندان‌شون منتظر هستند و چشم‌شون بدر مانده تا برگردند.» بعد از عملیات «خیبر» مدتی موقعیت شهید موحد در جاده اهواز خرمشهر رفتیم و قرار بود عملیاتی در «هور» انجام شود که بعداً لغو شد و بچه‌های تیپ یکی دو ماه مرخصی رفتند و بعد ابلاغ شد که گردان‌ها و واحدهای تیپ سیدالشهدا(ع) به «پادگان ابوزر» نقل مکان کنند.

بچه‌های اطلاعات-عملیات و تخریب در منطقه زیر «بمو» مستقر بودند و برای مأموریت‌های گشتی شناسایی اعزام می‌شدند و شهید حاج کاظم رستگار برای نظارت بر انجام کارها در منطقه حضور پیدا می‌کرد. مهرماه سال ۶۳ آغاز ماه محرم بود و حاجی بسیار انتظار این ماه را می‌کشید و فقط این ماه بود که می‌توانست حاجی را آرام کند.

از شب سوم ماه محرم بود که کارهای شناسایی هم تعطیل شد و بچه‌ها برای عزاداری شب‌های محرم در ساختمان‌های پادگان ابوزر مستقر شدند. سنت خوبی بین رزمندگانی که در پادگان حضور داشتند بود که روزها برای اقامه نماز و مراسمات در حسینیه قدس پادگان جمع می‌شدند و برای نماز مغرب و عشاء به مسجد امام حسین (ع) که در کنار منازل سازمانی برادران ارتشی در پادگان قرار داشت و مدیریتش با برادران ارتشی مستقر در پادگان بود می‌رفتند.

حاج رستگار هم اصرار داشت بچه‌های تیپ سیدالشهدا(ع) که در پادگان بودند حتماً در مراسمات عزاداری شرکت کنند و خودش هم هر شب هنگام مراسم سینه زنی، پایه پای بقیه رزمندگان به سر و سینه می‌زد. از شب هفتم محرم به بعد بود که بعد از تمام شدن مراسم بعضی از بچه‌ها را در کنار محراب مسجد امام حسین (ع) جمع می‌کرد و به من می‌گفت: «روضه بخون.»

و خودش هم با زمزمه‌های مجلس را گرم می‌کرد. این جلسه ما وقت و ساعت نداشت و تا زمانی که بچه‌ها اشک داشتند ادامه پیدا می‌کرد. بعد از این برنامه هم باز حاجی ول کن نبود و داخل پادگان می‌گشت و از هر ساختمانی که صدای روضه و «یا حسین» شنیده می‌شد قدم‌هایش شل و با اشتیاق وارد می‌شد و عزاداری می‌کرد.

ماها که جوان تر بودیم کم آوردیم اما حاجی از آخرین محرّمش کمال استفاده را کرد و یکی دو ماه بعد هم اتفاقات پادگان ابوزر و بگو مگوی فرماندهان جنگ تهران با فرمانده سپاه اتفاق افتاد و بعد هم استعفای حاج کاظم رستگار و بعد هم عملیات بدر که حاجی در آن به شهادت رسید و مزد عزاداری خالصانه محرم را از اربابش گرفت و بدن قطعه قطعه‌اش سال‌ها در هور العظیم برجای ماند.

<https://www.otaghkhabar24.com/news/151834> Source URL: